

دیگر طالبی نمی‌خورم!

مترجمان «شازده کوچولو» زیر ذره‌بین نقد

شهرام اقبال‌زاده (راز آور)



چند سال پیش، هنگامی که دریافتتم شمار ترجمه‌های شازده کوچولو در حال افزایش است،

بر آن شدم که به نقد تطبیقی آثار ترجمه شده پردازم. حاشیه‌های زیادی بر ترجمه‌ها زده و به عنوان نمونه، چند مورد را در این پیش درآمد آوردم و کار را برای بررسی اولیه، به شورای نظری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان تحويل

دادم. تا در صورت پذیرش، نقد و بررسی همه ترجمه‌ها به صورت کامل انجام گیرد. شرایح‌ام، شورای نظری پاسخ داد که چنین مواردی خارج

از قلمرو کاری این ها قرار می‌گیرد و آن را کاری آموزشی - داشتگاهی به شمار آورد. من هم که تنها تخصصم آغاز کردن کارهای مختلف و

ناتمام را هاگردان آن هاست، از سرافت انجام کار، افتادم.

بی‌گمان، اگر امروز کار را شروع می‌کردم، تفاوت‌هایی در چند

و چون انجام کار دیده می‌شد. باری، آنچه را چند سال پیش نگاشته‌ام، اکنون در معرض نقد و بررسی خوانندگان ارجمند

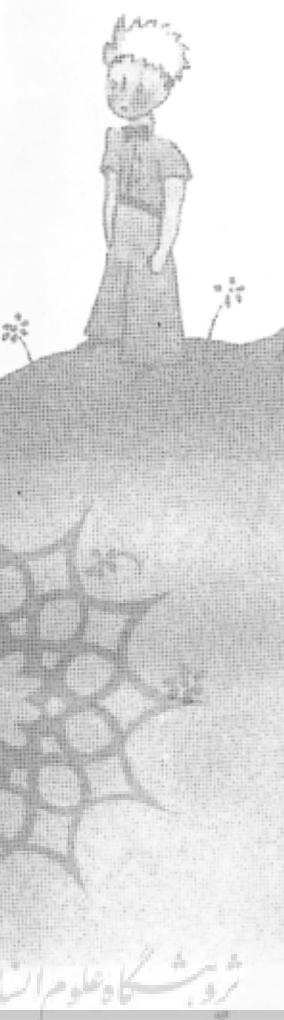
می‌گذارم. باشد که مرا و دیگران را نیز از خبط و خطاهایی، با انتشار نقد و نظرهای شان آگاه کنند و زنگار دهنده تا دقت و

مسئولیت بیشتری در نقاهات آنی اگر عمری و توانی و قدر و

و حالت و ذوقی پاپو - به کار آدامه دهم؛ زیرا که دهد هاست شوq و ذوق کار نقد، از وجود من رخت بررسیه است!

در عین حال، فهرست کامل ترجمه‌های ایرانی (فارسی و کردی) در پایان نقد امده، برای ساختن این در شهر کتاب روزگردشده است.

اشاره



اشاره

چهارمین جشنواره

نقد کتاب، در آبان ماه سال

۱۳۸۶ برگزار شد و طی آن،

در بخش کودک و نوجوان،

نقد «دیگر طالبی نمی‌خورم»،

نوشته شهرام اقبال‌زاده (راز آور)،

به عنوان نقد برگزیده

شناخته شد.

به همین بهانه،

به سراغ ایشان

که یک از صاحب‌نظران

نقد و پژوهش

در عرصه ادبیات

کودک و نوجوان هستند،

رفتیم تا گفت و گویی

راجع به نقد و بررسی

اجمالی وضعیت آن

در حوزه

ادبیات کودک ایران

داشته باشیم.

سوی تاریکی‌ها مرو خورشید‌هاست

گفت و گو با شهرام اقبال‌زاده

مسعود ملک‌یاری

ملک‌یاری: می‌دانیم که در مرحله اول، هر کس که به متن واکنش نشان می‌دهد. به نوعی مانند یک متنقد ادبی عمل کرده است. اما می‌دانیم که واکنش متکی بر احساسات یا شم صرف و شهود خام به متن، نمی‌تواند عواملی را که منجر به آن واکنش شده است، توضیح دهد. حال آن که نقد عملی - کاربردی مبنی بر یک یا چند نظریه ادبی، واضح و عاری از تناقض است و به نحوی مستدل و انضمامی، سازماندهی و تعبیرات خود را شرح می‌دهد. به نظر شما نقدهایی که امروز در عرصه ادبیات کودک و نوجوان نوشته می‌شوند، چه قدر مبنی بر تلقی اخیرند؟

اقبال‌زاده: بله، موافقم. هر واکنشی در برایر یک متن ادبی همراه با نوعی برداشت یا به گفته شما نقد است، اما بیشتر این واکنش‌ها را باید با مسامحه و اغماس، نقد بدانیم. کسی چون آدورنو، هر نوع واکنشی به متن ادبی را «نقد ضمنی» به شمار می‌آورد، اما در قلمرو شناخت‌شناسی و همچنین فلسفه علم، ما دو نوع شناخت را از هم تفکیک می‌کنیم؛ اول، شناخت



حسی که همان شناخت ضمنی و تلویحی است که بر پایه تجربه شخصی افراد و محدود به محدوده تجربه این یا آن فرد است که گاهی مطالعاتی هم در زمینه مورد نظر دارند، اما کمتر نظاممند، روشنمند و هدفمند است و مبتنی بر رویکرد خاص و مدونی نیست. دوم، شناخت منطقی و علمی که شناختی مبتنی بر نظام یا نظامهای نظری مدون و خاصی و دارای چارچوب و روش معینی است و می‌توان دریافت که نق، صاحب رویکرد است و الزاماً صاحب مکتب خاص که این‌ها استثناء هستند و عمری می‌گذرد تا کسی بتواند نظام یا مکتب نظری خاصی را بنیان بگذارد؛ طوری که فوکو می‌گوید: افراد مرجع، محدود و محدودند و تصريح می‌کند که از قرن نوزدهم تا بیستم، بیشتر صاحب‌نظران، با وجود اختلاف نظرشان با مارکس و فروید، به نوعی از این‌ها متأثرند، چه به عنوان موافق و پیرو و چه معتقد مخالف.

در فلسفه علم نیز دو سطح از دانش (یا شخصیت) را از هم تفکیک می‌کنند؛ دانش ضمنی (implicit knowledge) و دانش روشن و صریح و مدون (explicit knowledge). آشکار است بین این دو دانش یا شناخت، دیوار چین قرار ندارد و امروزه نظریه معتبری از گذرگاه تعیین تجربه‌های فردی و جمعی مبتنی بر استقرا از سویی و محک نظری صوری و قیاسی از سوی دیگر، خود را طرح و اگر بتوان گفت- تبیيت می‌کند و شناخت افراد در گستره وسیعی از دو سر این طیف قرار می‌گیرد؛ به ویژه در ادبیات که بحث سلیقه و ذوق هم مطرح است که نقدهای ذوقی، گاهی در سطح همان شناخت حسی و فردی می‌مانند و گاه چون به هر حال مبتنی بر مطالعات فردی کمایش نظامدار و هدفمند است، به رویکردهای علمی نزدیک می‌شوند. گرچه امروز وقتی از واژه «علمی» صحبت می‌کنیم، با توجه به مناقشات و شک بی‌حد و مرز پست‌مدرنیستی، خود «علم» نیز مورد پرسش و تردید قرار می‌گیرد. اما به ساده‌ترین بیان اگر بخواهیم با اغماض سخن بگوییم، نقدی که به گفته شما تنها به «احساسات و شم و شهود» نباشد و دارای چارچوب شناخت‌شناسی بشری نیست، اما مرزها و تفاوت‌ها و هدفمند باشد، و از آب‌شور نظریه‌های مدون و شناخت شده سیراب شده باشد، نقدی با رویکرد علمی به شمار می‌آید. اما مرز بین «نقد» ذوقی و علمی بین صفر و صد نیست، بلکه گستره وسیع صفر تا صد است! با این تفصیل، در قلمرو ادبیات کودک- در عین حال که از نظر معرفت‌شناسی عمومی، خارج از چارچوب شناخت‌شناسی بشری نیست، اما مرزها و تفاوت‌ها و ویژگی‌های خود را دارد- کمتر با قاطعیت می‌توان از معتقدانی با رویکردی کاملاً روشن و مدون و بری از تناقض نام برده؛ هر چند معتقدانی داریم که از شناختی کمایش منسجم و روشن- در چارچوب معرفت‌شناسی عام- برخوردارند و نقدهای قابل قبول و خوبی می‌نویسند و معتقدانی که برخی ویژگی‌ها و تمایزات نقد بزرگ‌سالانه و نقد مربوط به ادبیات کودک را تا حدی شناخته‌اند، اما هنوز دارای رویکرد روشن و معینی در ادبیات کودک نیستند. به عبارتی، ما دوران گذار از خامی و شناخت حسی، به سمت شناخت روشن و جهت‌دار علمی را می‌گذرانیم و گاهی گذار از شناخت عام ادبیات به شناخت خاص قلمرو ادبیات کودک را. یعنی ما فرآیند انتقال را طی می‌کنیم (آن هم با بحران‌ها و تناقضات خاص خود) و این تحول هم نسبت به دو- سه دهه پیش که نقدها بیشتر ایدئولوژیک و مبتنی بر افسارگری و تقبیح یا تکریم و تجلیل بود، محکم و استوار به پیش است؛ هر چند بی‌انصافی نکنم گاه پیش یا پس از انقلاب هم، نقدهای ذوقی نزدیک به عیارهای علمی- هر چند انگشت‌شمار- داشته‌ایم. من یک دهه اخیر را نقطه عطفی در تحول کیفی نقد ادبیات کودک ایران می‌شمارم که بازتاب خود را در شکل‌گیری کتاب ماه کودک و نوجوان، پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان و در یکی- دو سال اخیر، در فصلنامه روشنان، نشان داده است. برای رسیدن به رویکرد مورد نظر شما، معتقدان ما باید سنت و مدرنیته و ویژگی‌های کودکی و دوران کودک در جامعه سنتی و جامعه مدرن و ریشه‌ها و پیشینه‌های کمرنگ ادبیات کودک- اگر وجود داشته باشد، که دارد و بیشتر شفاهی و فولکلوریک است تا نوشتاری- در ایران و جهان بشناسند و به گفت و شنودی انتقادی با آن دست بزنند تا نسبت خود را- از نظر تاریخی و نه فردی- با آن تعریف کنند و خوشحالم بگوییم که این حرکت، به صورتی جدی آغاز شده و به پرسش‌ها و چالش‌های جدی دامن زده است؛ هر چند شمار این افراد در بهترین حالت، از تعداد انگشتان دو دست فراتر نمی‌رود.

ملک‌بیاری: نقش نظر و نظریه را در نقد یک اثر چه قدر می‌دانید؟ اصولاً قائل به تفاوت ماهوی نظر و نظریه هستید و سهم هر کدام را چه قدر می‌دانید؟

اقبال‌زاده: پرسش بسیار خوب، دقیق و آگاهانه‌ای است؛ چون در سطح عمومی و رسانه‌ای و بحث‌های ژورنالیستی- و گاهی جنجالی و تبلیغی- تا دل تان بخواهد ما «صاحب‌نظر» داریم، اما «صاحب‌نظرانی» که صاحب «نظریه» نیستند. گذشته از طنز و مطابیه، ما در زمینه ادبیات- اعم از بزرگ‌سال یا کودک و نوجوان- دارای صاحب‌نظران با صلاحیتی هستیم که از نظر معرفت‌شناسی عمومی، آگاهی لازم از ادبیات خودمان و جهان را دارند، اما هنوز دارای نظریه‌پردازانی مستقل و صاحب مکتب مستقل نیستیم؛ گرچه آثاری داریم که کوشیده‌اند به صورتی این مقوله را- مقوله نظریه‌پردازی- سامان دهند و از این حیث قابل تأمین و حتی مقاله‌های اندیشگی تأمیل (تأمل‌برانگیز) داریم که در غرب، آن را Essagg می‌نامند که می‌شل مونتی فرانسوی، در واقع واضح و بنیانگذار آن بود؛ یعنی مقاله‌هایی که بر طرح اندیشه‌ای ژرف و نو استوارند

اقبال‌زاده:
به سبب
نو بودن قلمرو
نقد ادبی در
ادبیات کودک و
نبود مبانی معرفتی
روشنی در نزد
منتقدان- و
اکثراً بدون درک
روشن فلسفی-
دسته‌بندی
و تشخیص
رویکردهای معین
بسیار دشوار-
اگر نگوییم
غیر ممکن-
است.

هزار شعر هنور خردبار داشته باشد و این موضع چندان به «علم و اسلام» و «تحقيق و تجدید» بجای

از اینجا نشانه است!

۳

پاره شده کوچولو در چند ساله اخیر بوده و برسی این نکته که در تکارانه برگذشت، سعادتمند افزوون ترجمه‌دان
هر اثری، به مر علیه و دشمنه کوچولو در چند ساله اخیر بوده و برسی این نکته که در راستی، بزرگی از جمیع
با مر توجهی چند نسبت به ترجمه‌های پیشین به بوده و با چه می‌تواند بالاتر؟
باشد اسکارا یکی‌بود که ترجمه شاهزاده کوچولو متوجه شد و هم «قلم فصل» با حد
و یادداشتی و یادداشتی است و اگر اینجا و با آن جهه به ترجمه ایشان و پاره شده سایر اسناد بزرگوار و پیش‌گفت
حق هر یک از افراد است! فیضیک معاشر، هفتاد و یک تراجم ایشان و پاره شده باشندیها و پاره شده سایر اسناد بزرگوار و پیش‌گفت
نمی‌توان از این کار و همچو عرضه نقد و انتقاد امورهای جوانگاهی از جمله اینها و تقدیر کنند و در معرض نقد دیگران قرار می‌گیرد.
بازدشت! مارکس به سوی حقیقت نزدیکتر کنند در جستجویی های ایشان و پاره شده باشندیها و پاره شده سایر اسناد بزرگوار و پیش‌گفت
اما به نظر میرسد آن نکته ما را کامی به سوی حقیقت نزدیکتر کنند در جستجویی های ایشان و پاره شده باشندیها و پاره شده سایر اسناد بزرگوار و پیش‌گفت
چه تدبیرهایی مانندگار چون شاهکاری کوچولو - اثر شاهزاده کوچولو - اثر
فرانسیس - راهنمایی داغ نگاه داشته است - گذشته از

در اعلان به پیشگاه اسناد که «لادلار» را
دوست دارم، اما حقیقت را بشناس
پسروری که این را اموزز می‌نمایم و
برگزاری به منزله این است که مارکس به لند پریشان است
استخانه ایشان و اسناد از خود را می‌شود، رفع تر و استوار از پیشگاه
لکه شناخته ایشان است که مارکس به لند پریشان است
استخانه ایشان و اسناد از خود را می‌شود، رفع تر و استوار از خود را
حریم حرمت ایشان را که این را می‌شود، رفع تر و استوار از پیشگاه
کار سترنگی بی‌لند پریشان، باید بدین نکته
از ایشان بهزیسته تسلیها و بروکورداری از پیشگاه
آوازه نویسنده آن
و زیبایی‌ها و
گیاهی‌های اثر،
پایان ششمۀ ادبیات
خلاصه ایشان
پایعث شده تمامی
شیوه‌های این اثر
... فیضیک

و بارقه‌های نظریه در آن به چشم می‌آید و می‌تواند در استمرار خود، به نظریه هم بدل شود. نوعی تأمل و ژرف‌کاوی که اصطلاح انگلیسی contemplation، برابر دقیق برای آن است؛ اندیشه‌ای بر پایه تأمل و غور و برسی! امیدوارم اگر عمری باقی بود به صورت روشن، مستدل و مستند به این‌گونه پژوهش‌های ارزشمند و یا مقاله‌های تأملی - اندیشه‌ای پیرداز، مقوله‌ای که بیانگر سطح رشد ادبیات کودک ایران در قلمرو نقد و نظر است. به بیانی کوتاه و فشرده، من بین «نظر» و «نظریه» تفاوت کیفی قائل؛ آن هم در سه سطح: اول هر کسی می‌تواند و حق دارد «نظر» بدهد، حتی اگر پرت و پلا باشد، اما گاهی همین نظرهای حسی و ذوقی هم، از هسته‌های سالم و حتی بارقه‌های درخشان برشورداد است. دوم، صاحب نظر کسی است که نظریه‌ها را می‌شناسند و با آگاهی و شناخت از آن‌ها سخن می‌گوید و نظریاتش در مورد مسائل، کمایش دقیق، روشنگر، انتقادی، تحلیلی، روشنمند، هدفمند و نظاممند است و این‌ها کسانی هستند که به مزد فرهیختگی نزدیک شده‌اند. سوم، نظریه تنها هنگامی معنی دارد که کسی از مرز نظریه‌های شناخته شده پیشین یا موجود فراتر بود و صاحب نظام نظری و دستگاه اندیشه‌گی متفاوتی از نظریه‌پردازان پیشین یا موجود باشد و این خود نیز دو سطح دارد؛ گاهی کسانی به صورتی پراکنده، در مقاله‌های مختلف نشان می‌دهند که دارای دستگاه اندیشه‌گی متفاوتی از دیگران هستند و نظامهای نظری مختلف و متفاوت را با هم تلفیق و ترکیب کرده‌اند، اما آن را در یک پژوهش مستقل و یگانه طرح نکرده و سامان نداده‌اند. همانند نیما یوشیج در مورد مبانی نظری شعر نو که صاحب دستگاه نظری منسجم و خارابی است بی‌این که آن را در یک پژوهش یگانه و جامع مطرح کرده باشد. از نظر من، نیما هنوز بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز مدرن ادبیات ایران است (ونه فقط شعر) که صاحب مبانی معرفت‌شناختی روشن و خارابی است که مبتنی بر مطالعه و شناخت تاریخ، تاریخ ادبیات، فلسفه و نظامهای زیباشتختی شعر کهن ایران و شعر نو و مدرن غرب به ویژه فرانسه است. اما نظام معرفتی و نظری مستقلی را مطرح کرده است و بقیه تا کون فقط فرق شار نظریات وی بوده‌اند. برخی مدعيان یکی - دو دهه اخیر هم که کوشیده‌اند از نیما درگذرند، با وجود طرح این یا آن نکته یا تر نو، صاحب دستگاه نظری منسجمی نیستند. دیگر کسانی هستند که به صورتی مدون، منسجم در پژوهشی یگانه چارچوب میانی و اصول نظری دستگاه اندیشه‌گی مستقل و متفاوت خود را مطرح کرده و بانی و صاحب مکتبی خاص می‌شوند که این‌ها در طول تاریخ انگشت‌شمارند!

البته هنگامی که از پراکنده‌ی اندیشه‌ها یا نظریه نیما می‌گوییم، منظور پراکنده‌گویی نیست که خود گویای آشفته‌اندیشه و پریشان گویی است. عکس آن هم صادق است؛ ما اکنون منتقدانی داریم که ممکن است در یک کتاب یا نوشیار یگانه، نظریات مختلف و متفاوت را به صورتی پراکنده و پی در پی - ظاهرًا با نظم و ترتیب و توالی تاریخی - طرح می‌کنند (آن

اقبالزاده:

منتقد باید بدون پیشداوری
(منظورم از پیشداوری، داشتن نظریه
با رویکرد نیست، بلکه پیشداوری نسبت
به اثر و یا دقیق‌تر بگوییم متن است)
بر خوانش و بررسی متن بپردازد و
به‌گونه‌ای در پی ارتباط همدلانه و
کشف ویژگی‌های زیباشناختی و
سرواجام لایه‌های معنایی آن بپردازد و
متناوب با ویژگی‌ها و
عناصر ساختاری متن، به نقد،
تحلیل آن بپردازد



هم بیشتر به صورت توصیفی و گاهی با اظهار نظرهای در حد چند سطر و یا حداکثر یک پاراگراف)، اما نظام نظری و دستگاه اندیشه‌گی خاص و مدونی، پس پشت نوشته‌شان نیست - و البته این به منزله نفی ارزش برخی از این آثار نیست - و منتقد و تحلیل‌گر بیشتر خواسته است یا دانش خود را نشان بدهد و یا مبانی نظری تحلیل خود را برای بررسی آثار این یا آن نویسنده و یا این یا آن شاعر روشن کند. ما در این زمینه منتقدان خوب و جسوری داریم که از «من می‌اندیشم، پس هستم» دکارت گذشته و به «شجاع باش، بیندیش» کانت رسیده‌اند و مهم‌تر از آن شجاعانه و صریح، نظریات‌شان را بیان می‌کنند. منظورم شجاعت سیاسی نیست که نوع این جسارت و بیان آن متفاوت است و ترجیح می‌دهم مصادق‌های آن را همراه با شرح و تحلیل چند تن از این منتقدان بیان کنم (البته برخی از آن‌ها، گاه مز شجاعت و بی‌پروای را با هتکی و توهین و تهمت خلط می‌کنند) که گاه با نوعی مندلیفی‌اندیشه، می‌توان گفت احتمالاً نامش «هلهلم» است!!

ملک‌بیاری: هر منتقد دارای جهان‌بینی ویژه‌ای است که ناخودآگاه او را به سمت نظریات ادبی ویژه‌ای سوق می‌دهد. به نظر شما منتقد زیرک و آگاه، چه طور می‌تواند فارغ از علایق خویش، بنابر آن‌چه می‌طلبد، زیرساختمی مناسب برای نقد یک اثر سراغ کند؟

اقبالزاده: آشکار است که هر منتقد هر چه قدر به همه رویکردهای مختلف نقد ادبی تسلط داشته باشد، در برآیند نقدهای خود، با رویکرد خاصی بیشتر دمکور است یا آن را به کار می‌گیرد. البته این به منزله آن نیست که منتقدانی نداریم که بتوانند بنا به نوع اثر، از رویکردهای متفاوت بهره بگیرند، اما کم پیش می‌آید که یک منتقد توانمند و آگاه را نتوان در رویکرد خاصی طبقه‌بندی کرد. مثلاً دکتر حسین پاینده بیشتر رویکردی بر پایه مطالعات فرهنگی دارد. دکتر علی عباسی بیشتر از نوعی رویکرد ساختارگرایانه استفاده می‌کند. فرزان سجودی از رویکردی نزدیک به دریدا و یا مراد فرهادپور و امید مهرگان، بیشتر برداشتی رادیکال از مکتب فرانکفورت دارند. در ادبیات کودک چنین مربزبندی روشنی در منتقدان دیده نمی‌شود؛ هر چند با احتیاط و تردید می‌توان گفت، برخی از آن‌ها به فلان یا بهمان رویکرد نزدیک‌ترند. همان‌طور که گفتم، به سبب نو بودن قلمرو نقد ادبی در ادبیات کودک و نبود مبانی معرفتی روشنی در نزد منتقدان - و اکثراً بدون درک روشن فلسفی - دسته‌بندی و تشخیص رویکردهای معین بسیار دشوار - اگر نگوییم غیر ممکن - است. شاید با آوردن نمونه‌ای حرفم را روشن کنم. مثلاً جک زاییز منتقد مطرح و برجسته ادبیات کودک را می‌توان نزدیک به چپ‌های فرانکفورتی به شمار آورد (برخی فرانکفورتی میانه و حتی متمایل به راست هستند، از جمله هابرماس که برخی‌ها در ایران او را مارکسیست!!! قلمداد می‌کنند. در حالی که فرانکفورتی‌ها به این دلیل فرانکفورتی‌اند که دیگر مارکسیست نیستند). گرچه کسانی چون مارکوزه تعلق خاطری به مارکس دارند که آن را با نظریات فرویدیستی در هم می‌آمیزد یا اریک فروم ...

باری، اما منتقد باید بدون پیش‌داوری (منظورم از پیش‌داوری، داشتن نظریه با رویکرد نیست، بلکه پیش‌داوری نسبت به اثر و یا دقیق‌تر بگوییم متن است)، بر خوانش و بررسی متن بپردازد و به‌گونه‌ای در پی ارتباط همدلانه و کشف ویژگی‌های

اقبالزاده:

منتقدان ما باید
سنت و مدرنیته
و ویژگی‌های
کودکی و دوران
کودکی در جامعه
سنتی و جامعه
مدرن و ریشه‌ها و
پیشینه‌های کمرنگ
ادبیات کودک - اگر
وجود داشته باشد،
که دارد و بیشتر
شفاهی و فولکلوریک
است تا نوشтарی -
در ایران و جهان
 بشناسند و به گفت و
شنودی انتقادی با آن
دست بزنند تا نسبت
خود را - از نظر
تاریخی و نه فردی -
با آن تعریف کنند

زیبا شناختی و سرانجام لایه‌های معنایی آن پیردادز و متناسب یا ویژگی‌ها و عناصر ساختاری متن، به نقد، تحلیل آن پیردادز یعنی در آغاز منتظر بماند تا اثر خود را بر او بنمایاند، یعنی متن خود بر او مکشوف شود و چهره بگشاید؛ همان چیزی که مولانا می‌گوید: «بنمای رخ...» منتظر دیدار و ملاقات با مشعوقی که نامش متن ادبی است، باشد و دیگر با آگاهی و همدلی با متن همراه نشود، متن «پریرویی است که تاب مستوری ندارد؟» گرچه متن‌های برجسته و ادبیات والا، همواره چندلایه و چندوجهی‌اند و اگر باز از ادبیات زیبای فارسی بهره بگیرم، یعنی آثاری هزار جلوه هستند که -اگر اشتباه نکنم- و از زبان فروغی بسطامی بهره بگیرم «با هزار جلوه برون آمدی که من با هزار دیده تماشا کنم تو را» آن چه در رویکرد

اقبالزاده:

آن چه در
نقد جامعه‌شناختی
در ادبیات کودک
اهمیت دارد،
چگونگی بر
ساختن یک متن یا
ساختار ادبی
برای مخاطب است
و اجزای مرتبط به
زمینه‌های اجتماعی
که کودک درون
متن و نه زمینه‌های
موجود و تاریخی
که منتقد خود
در آن زندگی
می‌کند؛ هر چند
در تاریخ‌گرایی
نوین، منتقد
همواره با نگاهی
امروزی و حتی
گاه از منظر آینده،
یک متن را
می‌کاود!

پدیدارشناختی، شناخت بدون پیش‌داوری خود «پدیده» یا «پدیدار» و در اینجا متن ادبی است. مقوله‌ای که بارت کوشید آن را با زبان و بیان دیگر و با طرح تر «مرگ مؤلف» بیان کند- که در تهران البته با حذف کامل مؤلف و با بیانی دیگر قتل و دفن مؤلف همراه شد. در حالی که منتظر بارت آن است که مؤلف، بیشتر نقش کاتب را دارد و متن‌های مختلف را با هم ترکیب می‌کند تا متنی جدید بیافریند؛ آن چه ابتدا میخانیل باختین، نظریه‌پرداز بزرگ ادبی، در رویکرد «تداخل متن‌ها یا پیوند بینامتی» مطرح کرد و ژولیا کریستوا کوشید آن را گسترش دهد و بارت نیز کمایش از همین نظر متاثر بود؛ یعنی بررسی اثر فارغ از شناخت زندگی خصوصی فرد نویسنده- هر چند در نگاهی گسترد (چه متنی بر نظریه باختین و چه دریید؛ یکی از عناصر مؤثر و حاضر در متن نویسنده مستتر یا ظاهرها در متن است؛ آن چه بارت متأخر- بارت پس‌اساختارگرا- آن را «وارد شدن نویسنده از در پشتی» می‌گوید و فوکو نیز حضور نویسنده در متن می‌خواند (و الزاماً زندگی روزمره نویسنده- که در تحلیل‌های کلاسیک و روان‌کاوانه فرویدی هنوز اهمیت خاص خود را دارد- و در بررسی جامعه‌شناختی اثر هنوز اعتبار ویژه‌ای دارد (خلاف نگاههای موجی و تابع تب و مد روز). البته به شرط آن که هنوز نشانه‌ها از متن اخذ شود و نشانه‌های پیوند ساختاری با کل متن و عناصر جدایی‌ناپذیر آن داشته باشند.

آن چه در نقد جامعه‌شناختی در ادبیات کودک اهمیت دارد، چگونگی بر ساختن یک متن یا ساختار ادبی برای مخاطب است و اجزای مرتبط به زمینه‌های اجتماعی که کودک درون متن و نه زمینه‌های موجود و تاریخی که منتقد خود در آن زندگی می‌کند؛ هر چند در تاریخ‌گرایی نوین، منتقد همواره با نگاهی امروزی و حتی گاه از منظر آینده، یک متن را می‌کاود!

ملک‌یاری: عبارت معروفی هست با این مضمون که «منتقد کتاب را با عشق می‌خواند و بی‌رحمانه نقد می‌کند». به نظر شما منتقادان ما در حوزه ادبیات کودک، چه قدر با این دید و روش به کار نقد می‌پردازند؟

اقبالزاده: راستش خیلی متوجه این واژه یا اصطلاح «بی‌رحمانه» نشده‌ام؛ اما اگر منتظر از بی‌رحمانه، بیان شفاف و صریح نظریات باشد، موافقم. اگر منتقد صریح و بی‌پرده سخن نگوید که دیگر منتقد نیست؛ گرچه باید صراحت و بی‌پرده‌گی را از پرده‌دری و هتاکی جدا کنم- هر چند در نقدهای پژوهنی‌ستی محض و یا توصیفی، همچون رویکردهای فرمالیستی و ساختارگرایی، واژه یا اصطلاح «بی‌رحمانه» یا «بی‌پرده» سخن گفتن، چندان محلی از اعراض ندارد، بلکه با نهایت خوشنودی و فاصله‌گیری از متن یعنی نقدی- که چیزی جز بررسی ساختارهای زبانی و برجستگی‌های زبان نیست و در ایران نیز حدود دو دهه است که بدون درکی روش و زرف از آن، تحت عنوان «ادبیت» و «زبانیت»- به ویژه در شعر- مطرح می‌شود بیش از آگاهی بسیاری از کاربران، نشان‌دهنده درک نازل و حتی جهل برخی از آن‌هast و گاه جهل و کسب بدون درک پشتونه فکری و فلسفی رویکرد فرمالیستی و ساختارگرایی که به هر حال دارای چارچوب و مبانی شناخته شده‌ای است و در شناخت عناصر ادبی و اجزای ساختاری متن کارآمد و سودمندند، بی‌پرده‌گی و بی‌پردازی و جسارات در نقد را به ویژه در نقدهای تحلیلی و تبیینی، جزو ذاتی نقد می‌دانم؛ چه اثری یا به عبارتی دقیق‌تر «متنی» را پیشندیم، چه نیستندیم. به هر حال نقدهای قوی و تأثیرگذار، معمولاً بر آثار قوی و والا نوشته می‌شوند که منتقد با آن همدل و همراه می‌شود و من خودم بیشتر به سمت چین نقدهایی گرایش دارم. گرچه گاه برخورد با آثار ضعیف، به ویژه اگر از سوی نویسنده‌های مطرح نوشته شوند، ضروری است. زیرا باعث گمراهی و سردرگمی خوانندگان خود می‌شوند؛ به ویژه در بین مخاطبان کودک و نوجوان! نقد خوب و علمی همواره روشنگر و راه‌گشاست و روشنگری با تاریکی و پرده‌پوشی یک‌جا جمع نمی‌شود. به این معنی، با شما موافقم که همواره باید «بی‌رحمانه» روش سخن گفت و پرتوافشانی کرد و در اندیشه عمیقاً ایرانی، نور، وظیفه‌اش راندن تاریکی و دفع خلمات است و با این سخن مولانا، حرفم را به پایان می‌برم: «سوی تاریکی مروء، خورشیده‌است!» نقد نور است و منتقد نورافکن!

ملک‌یاری: سپاس‌گزارم که وقت‌تان را در اختیار کتاب ماه کودک و نوجوان قرار دادید. اگر مطلبی هست، بفرمایید.

اقبالزاده: نکته‌ای را فراموش کردم؛ اگر پیگیری‌های صمیمانه دوستان جوان دوره جدید کتاب ماه کودک و نوجوان نبود، دل و دماغی برای نوشتن نقد در من باقی نمانده بود و انتشار نقد «دیگر طالبی نمی‌خورم- مترجمان شازده کوچولو زیر ذره‌بین نقد»، مرهون همت و پیگیری آن‌ها بود و حق آن بود که جایزه به آن‌ها تعاق گیرد! پیروز و پایدار باشید.